چپ روها
و
مسأله‌ای
به‌نام
خرده‌بورژوازی

چپ روها
و
مسأله ای به نام
خرده بورژوازی

تهران، ۱۳۵۹

انتشارات یاران مبارز

چپ‌روها و مسأله‌ای به‌نام خرده بورژوازی

چاپ اول، نامهٔ مردم، شمارهٔ ۱۹۸

چاپ دوم، فروردین ماه ۱۳۵۹

بها ۲۵ ریال

فهرست

در پی پیروزی انقلاب ، در میان نیروهای چپ‌رو بحث داغ تازه‌ای در گرفته است : بحث در پیرامون خرده‌بورژوازی و معایب و معاصی کبیره‌اش. این بحث ادامهٔ منطقی بحث‌های قبلی این گروه‌ها نیست ، بلکه از بسیاری جهات تازه و من‌درآوردی است .

بحث دربارهٔ خرده‌بورژوازی ووجوه تاریخی، سیاسی و طبقاتی آن ، در راستای ضرورت‌ها و عطش جامعه و در ظرفیت یک بحث و بررسی اصولی ، مانند هر کنکاش و پرس وجوی سازنده می‌تواند حاصل‌خیز و هدایت کننده باشد ، اما بحث و جنجال جاری پیرامون معاصی خرده بورژوازی و مخدوش کردن یک‌سویهٔ این نیروی اجتماعی ، اغلب از چنین ضرورت و اقتضایی پیروی نمی‌کند. این هیاهو و جدلی است در پاسخ به حزب تودهٔ ایران ،انعکاس معیوبی است از مشی استراتژیک حزب ما،که‌خواستار اتحاد نیروهای انقلابی به‌مثابهٔ مطمئن‌ترین وثیقهٔ آرمان‌های انقلاب است . از آنجا که سنگ پایهٔ این اتحاد را کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهند، دشمن می‌کوشد به هزار و یک شعبده و دوز وکلک جلوی‌این اتحاد را بگیرد ، یا به آن آسیب جدی وارد آورد .

وجه تئوریک این تلاش و توطئه ، جنجال بی‌سرانجام دربارهٔ معایب و خطرات خرده‌بورژوازی است . در پس پردهٔ این جنجال ، بورژوازی و بیش از همه بورژوازی وابسته و مرشدان او نشسته‌اند . آن‌ها بر آنند که اتحاد نیروهای انقلابی را در بیراهه و سوءظن ، دچار شکست کنند و پرولتاریا را تنها بگذارند و توده‌ها را به‌سوی خود بکشند .

اما روشنفکران با حسن نیتی هم هستند که بحث تئوریک را فقط به خاطر نفس بحث دوست دارند و به‌خاطر خصوصیات خرده‌بورژوایی‌شان ، از مارکسیسم اصیل گریزانند و به‌همین لحاظ در دام بورژوازی‌وعمال‌امپریالیسم افتاده‌اند و صبح تا شب درمورد معاصی‌کبیره و استعدادهای تهدیدکنندهٔ خرده‌بورژوازی حرف می‌زنند و کتاب و مقاله می‌نویسند . ما در رابطه با این گروه‌ها و همهٔ عناصر صادقی‌که خواسته و ناخواسته درکلاف‌پریشان بحث‌های یاد شده افتاده‌اند ، توضیحاتی را لازم می‌دانیم ، اگرچه زرادخانه تئوریک دشمنان انقلاب ، در ورای هر توضیح روشنگر ، که در خطوط کلی خود در مقیاس تاریخ مارکسیسم به‌هیچ وجه تازه نیست و نمی‌تواند باشد ، به تولید خود ادامه خواهد داد و پاره‌ای همچنان مصرف کننده این تولیدات متنوع و در زرورق آراسته ، خواهند بود .

درک غلط طبقاتی از خرده بورژوازی

شاید حیرت‌آور باشد ، اما واقعیت است که بسیاری از گروه‌ها وعناصری که خرده بورژوازی را روی زبانشان وردگرفته‌اند ، بسیاری از مدعیان دوآتشه و پر سروصدای مارکسیسم ، خرده بورژوازی را از اساس غلط می‌فهمند . وقتی آلفبا درست درک نشود ، بنای استدلال و تحلیلی که بر شالودهٔ آن بالا می‌رود ، نمی‌تواند کج و معوج و غیر طبیعی نباشد . دامن‌گرفتن جنجال دربارهٔ لک و پیس‌ها و زگیل‌های درشت و زشت چهرهٔ خرده‌بورژوازی و القای حس انزجار کراهت‌آمیز نسبت به آن ، در زمینهٔ شناخت مغشوشی ،که

از آن عرضه می‌شود، بهتر می‌تواند مجال یابد در ارائهٔ این شناخت مغشوش، نیروهایی مانند چریک‌های فدایی، که در کمال تعجب هنوز مرزبین بورژوازی وخرده بورژوازی را نمی‌دانند، استادمآبانی چون "باقرمومنی"ها، که این شناخت معیوب را تعمیم می‌دهند و به شیوه‌ای عامیانه "خرده ـ بورژوازی" را با اقشار پائین بورژوازی یکی می‌گیرند و اقشار بالای خرده بورژوازی را همان بورژوازی متوسط می‌خوانند و عملا" مرزبندی طبقاتی را به‌هم می‌ریزند، گروه‌هایی نظیر "راه‌کارگر" به‌مثابهٔ نمونهٔ بارز و مشخص‌از همهٔ آن گروه‌های نیمه‌مائوئیست ــ نیمه‌چریکی، که زیر ردای مارکسیسم خزیده‌اند و مالیخولیای فکری خود را با آتشین‌ترین الفاظ انقلابی‌پرده‌پوشی می‌کنند، نقش فعال دارند. بحث دربارهٔ خرده بورژوازی به‌طور عام و خرده بورژوازی ایران به‌طور خاص، در پیوند و قیاس با نقطه‌نظرهای این عناصر و جریان‌ها می‌تواند مفیدتر و همه‌جانبه‌تر باشد، اما پیش از آن، لازم است چندسطری راجع به اقشار گوناگون خرده بورژوازی ــ و خرده بورژوازی میهن ما گفته شود.

خرده بورژوازی ایران و اندام های آن

خرده بورژوازی در مجموعهٔ اقشار آن به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

روستایی و شهری.

۱. خرده بورژوازی روستا

خرده بورژوازی ایران در اکثریت شکنندهٔ خود از دهقانان تشکیل می‌شود.

اصلاحات نیم‌بند ارضی، که در شرایط حاد شدن تضادهای ده و فشار و طغیان رو به‌تزاید توده‌های دهقانی، با الهام از تجربهٔ جهانی امپریالیسم، به‌دست شاه مخلوع انجام گرفت، در قشربندی دهقانان تغییرات جدی وارد آورد. محتوای این قشربندی عبارت بود از بسط

بورژوازی ده و افزایش تعداد زمین‌داران کوچک و متوسط و کارگران کشاورزی. این تحول از بالا، که در پی گسترش بازار داخلی بود، زمین‌های وسیعی را در مالکیت زمین‌داران بزرگ باقی گذاشت، اما علی‌رغم این‌که فوج‌های عظیمی از دهقانان صاحب نسق، زمین خود را از دست دادند، دومیلیون ونیم دهقان از طریق پرداخت اقساط سنگین، صاحب تمام یا بخشی از نسق خود شدند. بیش از یک میلیون خانوار دهقان بدون نسق نیز از دریافت زمین محروم ماندند و بدین سان اکثریت قاطع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، در کنار بخش کوچک‌تر دهقانان میانه‌حال، لایه‌های جدید خرده‌بورژوازی روستایی ایران را پدید آوردند.

حل بنیادی مسأله‌ٔ ارضی به‌سود دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، یعنی زحمتکش‌ترین اندام خرده بورژوازی روستا، رسالتی است که بر عهدهٔ انقلاب و در جهت تعمیق و تحقق وظایف مبرم و اصلی آن است.

از هنگام اصلاحات ارضی غیر دمکراتیک تا امروز، روستا مهم‌ترین مرکز ثقل خرده بورژوازی ایران است.

۲. خرده بورژوازی شهری

کسبه و پیشه‌وران اغلب بازماندگان نظامات پیش از سرمایه‌داری‌اند و به‌همین سبب عنوان خرده بورژوازی سنتی به آنان اطلاق می‌شود. در ایران پیش از انقلاب، خرده بورژوازی شهری گرچه در عرصهٔ تولید و توزیع کالایی و خدمات نقش مهمی داشت، اما گسترش سرمایه‌داری به‌طور اعم و سرمایه‌داری بزرگ وابسته به‌طور اخص، میدان فعالیت آن را دم به دم تنگ‌تر می‌کرد و گروه‌های روزافزونی از آن را به سوی ورشکستگی می‌راند. عناصر خرده بورژوازی سنتی، که در تهاجم بی‌امان سرمایه داخلی وخارجی و در چنبره دستگاه اداری و بوروکراتیک نظام آریامهری پایمال می‌گشتند، ناگزیر به در غلطیدن به صفوف کارگران و فروش نیروی کار خود می‌شدند. این‌تقدیر، اکثریت کسبه و پیشه‌وران را به‌مبارزات دمکراتیک وپرخاش وستیز با امپریالیسم و مظاهر آن سوق می‌داد.

درکنار خرده‌بورژوازی سنتی، نوع جدیدی از خرده‌بورژوازی پدیدار

شد ، که زائیده نیاز بورژوازی رو به گسترش و در واقع زایدهٔ آن بود. کارگاه‌ها و تعمیرگاه‌ها کوچک سازندهٔ وسایل جنبی‌ماشینی ، یا تعمیر و نقاشی اتومبیل و سپرسازی و تعمیر تلویزیون و یخچال و رادیو و وسایل برقی و غیره از این ردیف‌اند . این خرده بورژوازی در رابطهٔ تنگاتنگ با تولید بورژوازی قرار داشت و در یک مقطع تاریخی توسط آن رشد بسیار یافت .

در بعضی از تحلیل‌ها ، اقشاری از کارمندان نیز جزء خرده‌بورژوازی شهری ، یا به‌اصطلاح خود آن‌ها " خرده‌بورژوازی جدید " آورده می‌شوند ، که از دیدگاه علمی البته دقیق نیست . بخشی از کارمندان ، روشنفکران ، روحانیون ، افراد ارتش ، همراه با بورژوازی کوچک و لایه‌هایی از کارگران و دهقانان "قشرهای متوسط " خوانده می‌شوند . " قشرهای متوسط " خرده ـ بورژوازی را هم در بر می‌گیرد ، اما آن طور که بعضی‌ها طرح می‌کنند ، هرگز تنها به معنی خرده بورژوازی نیست .

> **" این قشرها با آن‌که در تکامل آتی جامعه سرمایه‌داری از هم فاصله می‌گیرند ، ولی در مراحل آغازین تکامل سرمایه‌داری ، از جهت شیوهٔ زندگی و طرز فکر و شیوهٔ برخورد به مسایل با هم همانندی دارند . " " نیروی عمدهٔ محرک انقلاب ایران همین قشرهای متوسط شهر و ده بودند ، که نمایندهٔ سیاسی آن‌ها " دمکراسی انقلابی " است . "[1]**

پرولتاریا، متحدانش و تجربهٔ اکتبر

آموزش پایه‌ای مارکسیسم ، خرده بورژوازی را متحد طبیعی پرولتاریا معرفی می‌کند . خرده بورژوازی عمدتا " از دهقانان تشکیل می‌شود ، اما در حرکت تاریخی پرولتاریا ، قشرهای مختلف دهقانی ، در ارتباط با او نقش کاملا " یکسانی ندارند . دهقانان خرده‌پا ــ بی‌زمین و کم‌زمین ــ که نیمه

---

۱. *احسان طبری ، برخی مسائل نظری مربوط به انقلاب ایران .*

پرولتر هم خوانده می‌شوند، نزدیک‌ترین و استوارترین متحد عینی پرولتاریا و دهقانان میانه‌حال، به‌صورت بالقوه متحد و سپاه ذخیره او هستند.

چگونگی مناسبات پرولتاریا با اقشار مختلف دهقانی در متن تجربهٔ اکتبر، با کامل‌ترین و روشن‌ترین خطوط نقش بسته است. می‌توان سخن را با این تجربه غنی‌تر کرد.

در انقلاب اکتبر، بلشویک‌ها راز پیروزی خود را در اتحاد هرچه مستحکم‌تر با توده‌های وسیع دهقانان خرده‌پا و تهی‌دست می‌جستند. محور این اتحاد عمدتا" مبارزه با بورژوا دهقانان، یعنی سرمایه‌داران روستا بود. در این مرحله، تلاش بلشویک‌ها معطوف به آن بود که دهقانان میانه‌حال و مردد را در مبارزهٔ طبقاتی ده، که انقلاب آن را مشتعل کرده بود، بی طرف نگه‌دارند. این تلاش زمینهٔ کاملا" عینی داشت، زیرا اجرای برنامهٔ انقلابی بلشویک‌ها و متحدان پرولتاریا، یعنی دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، موقعیت و مالکیت دهقانان میانه‌حال را به هیچ‌وجه تهدید نمی‌کرد. پس از این مرحله، که با استقرار حاکمیت سیاسی پرولتاریا و محروم‌ترین توده‌های خرده بورژوا در شهر و ده سامان یافت، طبقهٔ کارگر، دست‌اتحاد فعال به سوی دهقانان میانه‌حال دراز کرد. لنین، که امر پیروزی‌سوسیالیسم در اتحاد شوروی را در استحکام عمیق پیوند و اتحاد پرولتاریا و دهقانان تهی‌دست با دهقانان میانه‌حال می‌دید، در کنگرهٔ هشتم حزب اعلام‌کرد:

" سیاست کاملا" صحیح حکومت شوروی در روستا، اتحاد و سازش پرولتاریای ظفرمند را با دهقانان میانه‌حال تاءمین می‌کند. سیاست دولت کارگران و دهقانان و حزب کمونیست باید در آینده هم با همین روح‌سازش پرولتاریا وتهی‌دست‌ترین‌دهقانان، با دهقانان میانه‌حال، ادامه یابد."

استراتژی جلب دهقانان تهی‌دست به انقلاب سوسیالیستی و نقشهٔ شرکت دادن تمامی زحمتکشان خرده بورژوای روستا در ساختمان‌سوسیالیسم،

که در تاریخ تحت عنوان " برنامه کئوپراسیون" لنین ثبت شده، دورنمای واقعی مبارزهٔ طبقاتی را به روی دهقانان گشود.

لنین در نشان دادن اهمیت حیاتی اتحاد کارگران با توده‌های وسیع دهقانان، تاکید کرد که:

" تمام نیروی عمده و تکیه‌گاه حکومت شوروی در این اتحاد مستتر است. این اتحاد ضامن آن است که ما در دگرگونی‌های سوسیالیستی، امر فائق آمدن بر سرمایه، امر از میان برداشتن هر نوع استثماری را ما به پیروزی نهایی خواهیم رساند."[1]

به این ترتیب، لنین در چهرهٔ زحمتکشان خرده بورژوا، پس از آن که حامیان استثمار و سرمایه را ببیند، ظرفیت سرمایه شکنی و پیکارجویی برای محو هر نوع استثمار را می‌دید.

زیر رهبری پرولتاریا این ظرفیت تعمیق می‌شود. و جوی و جنبش انقلابی بر جنبه‌های محافظه‌کارانه سایه می‌گسترد. به‌همین لحاظ است که به قول لنین:

" گرچه دهقان به‌منزلهٔ فروشندهٔ نان به‌بورژوازی، به تجارت آزاد، یعنی به شیوهٔ معمولی و کهنه، به آنچه از قدیم بوده، به سرمایه‌داری تمایل دارد"، اما در عین حال " دهقان به عنوان یک فرد زحمتکش، به سوسیالیسم متمایل است و دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری بورژوازی ترجیح می‌دهد."[2]

که مسأله اینجا است که اتحاد استراتژیک پرولتاریا با دهقانان، کاملا" زمینه و محمل عینی دارد. این بدان معنی است که دهقانان زحمتکش

---

۱. مجموعهٔ آثار، جلد ۳۸، ص ۲۳۷.
۲. مجموعهٔ آثار، جلد ۳۷، ص ۳۸۶.

تنها در پیوند و زیر رهبری طبقهٔ کارگر، در مبارزهٔ مشترک علیه دنیای کهن می‌توانند از استثمار و ستم سرمایه رهایی یابند و تضادهای اجتماعی و امر مبارزهٔ طبقاتی در ده را سرانجام دهند.

لنین، ضمن آن که مجموعهٔ زحمتکشان خرده بورژوا را یاوران پرولتاریا و یا سپاه ذخیره او به حساب می‌آورد، اقشار مختلف خرده بورژوازی را به یک چشم نمی‌بیند. او امر پیوند مساعی با هر یک از لایه‌های خرده‌بورژوازی را در شرایط مشخص اجتماعی مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

در آوریل ۱۹۱۷، خطاب به چپ‌روهایی که همراهی تاریخی پرولتاریا و خرده بورژوازی را در جامعهٔ عقب‌افتاده‌ای چون روسیه نمی‌فهمیدند **لنین** تذکر می‌داد که:

خرده بورژوازی وجود دارد و نمی‌توان آن را (از انقلاب) بیرون انداخت، ولی این خرده ــ بورژوازی شامل دو قسمت است: تهی‌دست‌ترین قسمت آن با طبقهٔ کارگر همراه است."[1]

و پس از انقلاب، علاوه بر دهقانان تهی‌دست، دهقانان میانه‌حال را نیز جزو مصالح ضروری ساختمان سوسیالیسم شمرد و خواستار **"اتحاد استوار"** با آن‌ها شد. این تفاوت موضع نسبت به‌دهقانان میانه‌حال، در شرایط قبل از اکتبر و شرایط پس از اکتبر، یکی از پویاترین جنبه‌های دیالکتیک مارکسیستی است. **استالین** در توضیح این مسأله می‌گوید:

" دهقانان میانه‌حال قبل از اکتبر، موقعی که حکومت در دست بورژوازی بود، با دهقانان میانه‌حال پس از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، موقعی که دیگر بورژوازی سرنگون و سلب مالکیت شده، کئوپراسیون توسعه یافته و ابزارهای اساسی تولید در دست پرولتاریا جمع شده‌است، دوچیز

---

۱. مجموعهٔ آثار، جلد ۲، ص ۱۸۲.

مختلف‌اند. یکی کردن این دو نوع دهقان میانه‌حال و در یک کفه قرار دادن آن، به معنای آن است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی بررسی شود و هیچ‌گونه دورنمایی باقی نماند. این نظیر شاهد مثال آوردن زینوویف است که تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کند.»[1]

اگر در فاصله بین آوریل ۱۹۱۷ تا پائیز ۱۹۱۸، موضع پرولتاریا در قبال دهقانان میانه‌حال چنین دگرگونی و چرخشی می‌پذیرد، باید درنظر آوریم که جوهر این چرخش و دگرگونی نه در وجود دهقانان میانه‌حال، بلکه در شرایط تحول یافتهٔ اجتماعی اوست.

بین آوریل ۱۹۱۷ تا پائیز چند ماه بیشتر فاصله نیست. اما در این فاصلهٔ تقویمی کوتاه، حادثه‌ای به عظمت انقلاب اکتبر وجود دارد که به عصر جهانشمول سرمایه‌داری خاتمه داد، ثبات و استحکام سرمایه‌داری را در مجموعهٔ خود متزلزل کرد و دوران نوینی را در تاریخ بشر گشود که مضمون عمدهٔ آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

از اکتبر تاکنون، جهان تحولات عظیم و تاریخ‌ساز دیگری نیز به‌خود دیده است، که عدم توجه به مضمون، تاًثیر و روند آن‌ها، دیگر نه‌تنها شناخت علمی دهقانان میانه‌حال ــ آن‌طورکه استالین می‌گوید ــ به مغلطه می‌گراید. بلکه درک جهان و تحولات آن، و از آن جمله ماهیت و عمل‌کرد خرده بورژوازی، به تئوری‌بافی و ذهن‌گرایی می‌کشد.

نقطه عطف‌های از اکتبر تا امروز را، در اختصاری‌ترین بیان، می‌توان چنین مرور کرد:

۱. سوسیالیسم، که در آغاز در یک کشور پیروز شده‌بود، درمحاصرهٔ همه‌جانبهٔ اقتصادی و نظامی دریایی دشمن، خود را تثبیت کرد و با ایجاد سیستم جهانی سوسیالیستی، محاصرهٔ امپریالیستی را شکست تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی، بزرگ‌ترین حادثهٔ تاریخی، در پی ظفرمندی انقلاب

---

۱. *مسایل لنینیسم، جلد اول، ص ۲۹۳.*

کبیر سوسیالیستی اکتبر است.

۲. تلاشی سیستم مستعمراتی، عقبه‌جبههٔ امپریالیسم را خالی‌کرد. عصر انقلاب‌های ملی و دمکراتیک، با محتوای ضد امپریالیستی وضد فئودالی آغاز گردید. این انقلاب‌ها دیگر نه در شعاع و به‌صورت حلقه‌ای از انقلابات بورژوایی، بلکه به مثابهٔ جزئی از انقلاب پرولتاریای جهانی در آمد.

۳. ورود عده‌ای از کشورهای جدید در راه رشد غیر سرمایه‌داری ـ که شکل تازه‌ای از درهم‌ریزی و تلاشی اقتصاد جهان سرمایه‌داری است ـ گام مهمی در رشد و تکامل روند انقلاب جهان معاصر است. که می‌توان دردنبال رخ‌دادهای دگرگون‌سازی مانند تشکل سیستم جهانی سوسیالیستی و تلاشی سیستم مستعمراتی کهن، از آن نام برد.

۴. بحران عمومی سرمایه‌داری درتکامل خود وارد مرحلهٔ جدید، مرحلهٔ سوم خود شد. ویژگی این مرحله این است که پیدایش آن، مانند مراحل قبل، به مناسبت جنگ جهانی نیست، بلکه در شرایطی است که مسابقه و مبارزهٔ دو سیستم در جریان است و سوسیالیسم به عامل قاطع در تکامل بشری تبدیل شده است.

جهانی با این مختصات، آیا باشرایط پیش از اکتبر می‌تواند یکسان باشد؟ دراین جهان که از ریشه تکان می‌خورد، طبقهٔ کارگر جهانی و مولود برومند آن، یعنی سیستم جهانی سوسیالیستی، درمرکز تحولات عصر قرار گرفته و به عامل تعیین‌کنندهٔ تاریخ بدل شده، هم‌پیوندی سه‌نیروی انقلابی عصر ما ـ کشورهای سوسیالیستی، جنبش پرولتاریای ممالک‌سرمایه ـ داری و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی ـ در بستر خروشان " روند واحدانقلاب جهانی " تناسب نیروها را به زیان امپریالیسم و ارتجاع به‌هم زده، درمقیاس جهانی **وضع انقلابی** ایجاد شده و هژمونی پرولتاریا، به نوعی خاص، در پهنهٔ جهان، رو به قوام است، آری، در چنین جهان متفاوتی، خرده ـ بورژوازی و همه دمکرات‌های ملی، نباید با همان معیار ثابتی ارزیابی شوند که در شرایط قبل از اکتبر می‌شدند. اگر آن‌طور که **استالین** در تفسیر مشی لنینی تاکید می‌کند، یکسان دیدن خرده بورژوازی دهقانی قبل و بعد از اکتبر به‌معنای آن‌است که پدیده‌ها بدون ارتباط با اوضاع تاریخی‌بررسی‌شود،

اگر عدم درک تفاوت دهقانان میانه‌حال عصر سیطرهٔ امپریالیسم با دهقان میانه حال، عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، مخالف لنینیسم و تبعیت از اسلوب متافیزیکی

زینوویف است که تمام تاریخ‌ها و دورانهای‌مختلف را با هم مخلوط می‌کرد، واگر "تنها با درنظرگرفتن خطوط اصلی تمایز دوران‌های مختلف (تاریخی) است که ما می‌توانیم تاکتیک (مشی واستراتژی) خود را به‌درستی تدوین کنیم."[۱]

در آن صورت باید در نظر بگیریم که خرده بورژوازی عصر ما، یعنی عصر گذار به سوسیالیسم و به‌هم خوردن تعادل نیروها به‌نفع جبههٔ مشترک انقلاب و وجود نوعی هژمونی پرولتاریایی و وضع انقلابی در سطح جهان، ظرفیت‌های پیشرونده و انقلابی به مراتب بیشتری یافته است. این‌ظرفیت‌ها در شرایط نوینی است که در تاریخ پدید آمده و بر طبق اسلوب دیالکتیک مارکسیستی، **بی‌توجه به آن نمی‌توان تاکتیک و استراتژی مبارزهٔ انقلابی را به درستی تدوین کرد** و این همان امکانی است که نظریهٔ **راه رشد غیر ــ سرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی** از جان مایه آن تراویده و به واقعیت مشهود پیوسته است.

خرده‌بورژوازی دوران ما، در کنار امکانات متنوع بی‌سابقه‌ای که می‌تواند از آن برخوردار باشد، افق بازتری در عرصهٔ رشد نیروهای‌تولیدی و همراهی با این رشد، در پیش رو دارد. در دوران ما، برخلاف دوران سیطرهٔ جهانی سرمایه، می‌توان تولید بزرگ داشت، بی آنکه این تولیــد سرمایه‌داری باشد.

خرده بورژوازی، حتی اگر در حاکمیت سیاسی باشد، محکوم به آن نیست که پا به پای رشد و گسترش نیروهای مولد، به سرمایه‌داری بگراید، مشروط بر آنکه به پرولتاریای جهانی‌که پیشاهنگ خود را در کشورهــای سوسیالیستی متمرکز کرده، تکیه کند. تکنولوژی، تخصص و تجربهٔ پیشرفتهٔ فنی، شرط عمده و مقدماتی تکامل، امروز در انحصار سرمایه‌داری‌انحصاری

---

۱. لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۶، ص ۱۴۲.

نیست. زحمتکشان غیر پرولتری در کشورهای عقب‌نگاه داشته شده، اگر در مبارزهٔ آزادی‌بخش خود با امپریالیسم، با پیشقراولان ضد امپریالیستی جهان، یعنی‌کشورهای سوسیالیستی پیوند بخورند، قادرند نیروهای‌تولیدی جامعه را به پیش ببرند، بدون آنکه به نظم سرمایه بیامیزند.

باتوجه به این امکانات نوین، که ورشکستگی و بی آبرویی روزافزون ایدئولوژی بورژوازی جهانی، زمینه‌های بازهم مساعدتری برای‌آن فراهم می‌آورد، پرولتاریا و احزاب و سازمان‌های سیاسی آن، برای اتحاد عمل با تمامی اقشار زحمتکش خرده بورژوازی، زمینه‌های عینی و ذهنی بیشتری می‌یابند. زمینه‌هایی به‌مراتب قوی‌تر از آنچه در آثار مارکسیستی ادوار گذشته منعکس است و بازتاب تناسب نیروهای طبقاتی در شرایط جهانی دیگر است. کم‌بها دادن به این امکانات، پرولتاریا را از وظیفهٔ اساسی‌آن، که یاری بیدریغ به تمامی زحمتکشان انقلابی در روند مبارزهٔ مشترک با امپریالیسم و پایگاه‌های طبقاتی آن است، دور خواهد کرد. این دوری به معنی راندن متحد طبیعی خود به دامن دشمن و تجهیز بیشتر اردوی او به حساب پرولتاریاست. و این همان مصیبتی است که چریک‌های فدایی‌خلق و هم‌سخنان آن‌ها، دچار آن شده‌اند. اما چریک‌ها و دوستان آن‌ها در درک مصیبت‌بار خود از خرده‌بورژوازی نه‌تنها امکانات نوظهوری را، که در پرتو آن جنبهٔ انقلابی خرده بورژوازی تقویت شده و به نسبت گسترش افق‌های تاریخی آن، اتحادش با پرولتاریا محمل‌های عینی و ذهنی بیشتری یافته است، به‌کلی نادیده می‌گذارند، بلکه مفهوم و ضرورت این اتحاد را حتی در مقیاس پیش از اکتبر هم، که کلاسیک‌های مارکسیسم آن همه‌روی آن تاءکید دارند، درک نمی‌کنند.

چریک های فدایی و خطاهای ریشه ای

چریک‌های فدایی در برخورد با خرده بورژوازی، دچار دو خطای عمده‌اند:

۱. آن‌ها در مفهوم خرده بورژوازی، تنها اقشار خرده بورژوازی‌شهری را می‌یابند. دهقانان، به عنوان بزرگ‌ترین قشرهای خرده بورژوازی جامعهٔ

ما، از ارزیابی‌های آنان غایبند.

۲. آن‌ها مناسبات پرولتاریا با نزدیکترین متحد طبیعی‌اش، یعنی دهقانان و بویژه قشر خرده‌پای دهقانی و زحمتکشان شهری را با مناسبات پرولتاریا و بورژوازی اشتباه می‌گیرند.

چریک‌های فدایی تفاوت ماهوی بین خرده‌بورژوازی و بورژوازی قایل نیستند. آن‌ها فراموش می‌کنند که **خصلت دوگانهٔ تولید کنندهٔ کوچک و نوسان او میان پرولتاریا و بورژوازی، از یکسو امکان بزرگی برای کارانقلابی پرولتاریا ایجاد می‌کند، و از سوی دیگر وظیفهٔ سنگین نبرد سیاسی و ایدئولوژیک و روشنگرانه در این عرصه را بر دوش پرولتاریا مـی‌گذارد.** آن‌ها به وجه مترقی و انقلابی خرده‌بورژوازی زحمتکش کم‌بها می‌دهند و از یاد می‌برند که با تقویت این وجه، به یاری کمونیست‌ها **خرده بورژوازی انقلابی و جمهوری خواه ــ و بخصوص دهقانان ــ قادر است تا سطح دمکراتیسم پی‌گیر پرولتاریا ارتقاء یابد**[1].

زیرا " استثمار دهقانان تنها از نظر شکل با استثمار پرولتاریای‌صنعتی تفاوت‌دارد. استثمارگر یکی است: سرمایه"[2].

چریک‌های فدایی، در حالی که زیاد از خصلت دوگانهٔ خرده‌بورژوازی حرف می‌زنند، به جوهر این " حرف" راه نمی‌یابند و اشتباه سنگین منشویک‌ها و تروتسکیست‌ها را، که دهقانان را نیروی ذخیرهٔ بورژوازی به حساب می‌آوردند، تکرار می‌کنند و دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش خرده ــ بورژوا را تنها به‌صورت متحدی **مشروط و موقتی**، که **حتما** " و بـه زودی، محمل‌های اتحاد با آن‌ها در هم خواهدشکست، می‌شناسند. آن‌ها می‌گویند:

" زمانی که از حمایت پرولتاریا از خرده بورژوازی به‌طور کلی و مجرد بحث می‌شود، باید بر جنبهٔ مشروط و موقتی بودن و تمایزاین دوتاءکید شود. ناپی‌گیری خرده بورژوازی و تزلزل آن نسبت به پرولتاریا و موقتی بودن هر حمایتی از آن، در

---

۱. *لنین، منتخبات، جلد اول، ص ۶۳.*

۲. *مارکس، هیجدهم برومر، ص ۱۰۶.*

چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب، قابل تأکید بوده و همواره باید ترویج شود.»[۱]

در این جملات، از دیدگاه نظری، خطاهای فاحشی نهفته است که انعکاس هر یک از آن‌ها در موضع‌گیری سیاسی یک نیروی چپ جدی، نه تنها او را به انزوای اجتماعی می‌کشد، بلکه به مجموعهٔ جنبش خلقی زخم عمیق می‌زند. این خطاها را یک به یک بررسی می‌کنیم:

۱. چریک‌های فدایی با اصرار زیاد روی موقتی بودن حمایت پرولتاریا از خرده بورژوازی آن هم **هر نوع حمایتی** پای می‌فشرند. معنی حرف آن‌ها این است که خرده بورژوازی نه نیروی ذخیره پرولتاریا، بلکه نیروی ذخیرهٔ بورژوازی و درهم پیوندی استراتژیک با آن است و به همین دلیل اتحاد او با پرولتاریا موقتی و گذراست و نمی‌تواند تا پایان یک مرحلهٔ استراتژیک دوام آورد. چریک‌ها توصیه می‌کنند که، نه روی حمایت پرولتاریا از توده ــ های خرده بورژوازی و اتحاد عینی با آن، بلکه روی موقتی بودن این حمایت و اتحاد، به هر نوع که باشد، در چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب باید تأکید کنیم و این جدایی نهایی و ناگزیر را ترویج نماییم.

چریک‌ها با این اظهار نظر، آموزش صریح **مارکس** را دربارهٔ اتحاد استراتژیک پرولتاریا با خرده بورژوازی از لحاظ تاریخی، و موقتی بودن هر نوع اتحاد خرده بورژوازی با بورژوازی، به شدت نقض می‌کنند. آن‌ها ــ همانطور که **استالین** دربارهٔ **زینوویف** گفت: **تمام تاریخ‌ها و دوران‌های مختلف را با هم مخلوط می‌کنند.**

اگر در دوران انقلابات بورژوایی، یعنی در جهانی که بورژوازی به مثابهٔ یک طبقهٔ انقلابی در مرکز تحولات آن قرار داشت، دهقانان و دیگر اقشار خرده بورژوازی متحد طبیعی بورژوازی و به‌قول مارکس:

از پوست و گوشت بورژوازی بودند که بدون آن‌ها بورژوازی در برابر درباریان (فئودال) توانایی نداشت.

به دنبال انقلابات ۱۸۴۸، که ناقوس زوال نقش تاریخی بورژوازی

---

۱. نشریهٔ کار، شمارهٔ ۴۴، نقدی پیرامون مقالهٔ اکونومیسم و آنارشیسم.

را به صدا درآورد. این جبهه اتحاد تاریخی بههم ریخت. **مارکس**، با توجه به مضمون دوران تاریخی جدیدی که فرا رسیده بود، دریافت که، خرده بورژوازی و دهقانان از ارتش ذخیره بورژوازی بیرون میآیند، زیرا دیگر نه بورژوازی بلکه پرولتاریا نجاتبخش آنان است.

مارکس این اندیشه را در کتاب " *مبارزه طبقاتی در فرانسه*" و سپس **هجدهم برومر**... متبلور کرد و تکامل داد:

"تنها سقوط سرمایه میتواند دهقانان را بلند کند، تنها یک حکومت ضد سرمایه میتواند به فقر دهقان و تنزل اجتماعی او پایان دهد."

" حق مالکیت دهقانی طلسمی است که سرمایه با کمک آن تاکنون دهقانان را دربند قدرت خویش نگهداشته، بهانهای است که سرمایه از آن برای بر انگیختن دهقانان علیه پرولتاریای صنعتی استفاده کرده است." اما " دهقان فرانسوی... ایمان به قطعه زمین خود را از دست خواهد داد و تمام بنای دولتی مبتنی بر این قطعهزمین، فرو خواهد پاشید."

"دهقانان متحد طبیعی و پیشوای خود را درپرولتاریای شهری خواهند یافت، که رسالت برانداختن نظام سرمایه را بر عهده دارد."

چریک های ما هنوز در جهان پیش از ۱۸۴۸ سیر میکنند. آنها نمیتوانند دریابند که در عصر ما، اتحاد پرولتاریا و زحمتکشان خرده ـ بورژوا و در رأس آنها دهقانان، یک ضرورت عینی است و بهخواست و مشی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی ربطی ندارد. وقتی "استثمار دهقانان با استثمار پرولتاریا تنها از نظر شکل تفاوت دارد"، یعنی محتوی هر دو یکی است در آن صورت در مقابل عوامل و نیروهای این استثمار واحد سر راه آنها یکی است. چریکها این همراهی استراتژیک را به دلخواه خود " موقتی " و حتما " "گذرا"، یعنی تاکتیکی میخوانند و بهجای عمدهکردن اتحاد کارگران با دهقانان و دیگر زحمتکشان خردهبورژوا، جدایی وافتراق

آن‌ها را عمده می‌کنند . در واقع چریک‌ها ، همراهی خرده بورژوازی را با بورژوازی ، عمده می‌بینند ، این بدان‌معناست که تئوری مارکسیستی اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی انقلابی را واژگونه می‌کنند و چون هرم دیالکتیک " هگل " آن را نه روی قاعده ، روی راءسش قرار می‌دهند .

۲ . چریک‌های فدایی ، در عمده کردن خصلت ارتجاعی خرده ــ بورژوازی ، که به‌سوی بورژوازی می‌گراید ، تا آنجا پیش می‌روند که درنهایت خرده بورژوازی را به‌جای بورژوازی می‌نشانند . آن‌ها می‌گویند : باید بر جنبهٔ مشروط و موقتی بودن هر حمایتی از خرده بورژوازی از طرف‌پرولتاریا تاءکید شود . باید ناپی‌گیری خرده بورژوازی و تزلزل آن نسبت به‌پرولتاریا را ترویج کنیم .

آری ، با کوس و کرنا دشمنی و جدایی قطعی خود را با خرده‌بورژوازی در آیندهٔ نزدیک تبلیغ کنید بر روی توده‌های خرده بورژوا . این لعنت شدگان نظم سرمایه ، فریاد بزنید : "مرتجع . . . سست عنصر . . . متزلزل . . . رفیق نیمه راه . . . " آن‌وقت از آن‌ها بخواهید که تائیدتان کنند ، برای شما کف بزنند و به دنبالتان بیایند !

اما در ضمن ، ریشخند کنایه‌آمیز انگلس را دربارهٔ چپ‌هایی از سنخ خودتان به یاد بیاورید . انگلس به خرده بورژواهایی که در پوست‌مارکسیسم خزیده بودند و در باب مرتجع بودن خرده بورژوازی با حرارت داد سخن می‌دادند که " قادر نیستند اندیشه‌های سوسیالیستی را درک کنند " ، به طعنه می‌گفت :

اگر راست می‌گوئید ، این حرف‌ها را در نطق انتخاباتی خود دربرابر دهقانان بگوئید .

چریک‌ها با حمایت "موقتی" و "مشروط" خود از خرده بورژوازی ، دوش به دوش چپ‌روهای مخاطب انگلس قرار می‌گیرند . آن‌ها توجه ندارند که اگر اتحاد طبقهٔ کارگر با بورژوازی در برابر دشمن مشترک ، جنبهٔ تاکتیکی دارد ، به‌خاطر آن است که بورژوازی ، به اقتضای طبیعت و منافع طبقاتی و نقش تاریخی خود ، نمی‌خواهد و نمی‌تواند تا به‌آخر باپرولتاریا همراه باشد . بنابراین همکاری بورژوازی با پرولتاریا ، که انقلابی‌ترین طبقه و تا به آخر انقلابی است ، به حکم واقعیات عینی و مستقل از اراده و

خواست نیروهای آگاه، علاوه بر جنبه‌ٔ مشروط و نسبی‌اش، جنبه‌ٔ موقتی دارد. بورژوازی با پرولتاریا هم وحدت دارد و هم تضاد. اما وحدت این دو، به تصریح لنین "موقتی، نسبی، مشروط و گذراست"، در حالی که تضاد آن‌ها مطلق است.

تضاد پرولتاریا با خرده بورژوازی، اما از مقوله‌ٔ دیگری‌است. این تضاد ریشه‌ای نیست و می‌تواند تحت‌الشعاع وحدت باشد. وحدت پرولتاریا با دهقانان، عموما" و به‌طور عینی بر تضاد آن‌ها فایق است، و این چیرگی وحدت بر تضاد، به ویژه در فرایند انقلابات دمکراتیک، یک موضوع محوری است. در انقلابات دمکراتیک، اتحاد داوطلبانه‌ٔ پرولتاریا با نیروهای دمکراتیک ملی و در راٴس آن‌ها اقشار خرده‌بورژوازی، مضمون دیکتاتوری خلق و حکومت ناشی از آن است. و در مدار عالی‌تر در انقلابات سوسیالیستی، اتحاد پرولتاریا با اقشاری از خرده بورژوازی، یعنی انقلابی‌ترین جناح خرده بورژوازی شهری و دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، محتوی دیکتاتوری پرولتاریا را تشکیل می‌دهد. تکامل و گسترش این اتحاد در دوران سوسیالیسم، به وحدت اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک جامعه منجر می‌شود.

آیا چنین اتحادی در مفهوم کلماتی نظیر "موقتی" و "نسبی" و "تاکتیکی" می‌گنجد؟

چریک‌های فدایی، همین که اتحاد استراتژیک پرولتاریا و خرده ـ بورژوازی انقلابی را با اتحاد موقتی پرولتاریا و بورژوازی به مثابه‌ٔ یک طبقه، یکسان و همرنگ جلوه می‌دهند، عملا"، دوگانه بودن سرشت خرده بورژوازی را منکر می‌شوند و آنچه را که طوطی‌وار بر زبان می‌آورند و آن همه درباره‌ٔ آن مقاله و تفسیر می‌نویسند، از اعتبار می‌اندازند.

۳. چریک‌های فدایی از حمایت پرولتاریا از خرده بورژوازی سخن می‌گویند. بی‌آن‌که ماهیت این حمایت ـ و نه شیوه‌ٔ آن ـ را روشن‌کنند.

حمایت واقعی پرولتاریا از متحدان خود، به‌ویژه دهقانان زحمتکش، به مفهوم آن است که او را در قرار گرفتن در آن موضع مناسب سیاسی و اجتماعی که: با بهروزی او دمساز است، یاری دهیم. تمایل او را به سرمایه‌داری، به‌مثابه‌ٔ یک آیین کهنه و منسوخ، با تقویت **تمایل او به** سوسیالیسم، که در جاذبه‌ٔ آن **دهقانان دیکتاتوری کارگران را بر دیکتاتوری**

بورژوازی ترجیح می‌دهند تضعیف و به‌تدریج بی‌رنگ کنیم. این کاملاً" میسر است، به شرطی که ذهن دهقان را هرچه بیشتر روشن سازیم خرافه‌های آن‌را پاک کنیم، او را به سطح دمکراتیسم پی‌گیر پرولتاریا ارتقاء دهیم و منافع حقیقی و نهاییش را در پیوند سرنوشت‌او با سوسیالیسم بنمایانیم. این به کاری پی‌گیر، هوشمندانه، شاق و صبورانه نیازمند است، که در روند آن‌باید با این تودهٔ زحمتکش و نیم‌گامی پیشاپیش آن بود، نه در مقابل آن، باید او را درک کرد تا توسط او درک شد. سازمان‌های سیاسی واقعاً" پرولتری برای جلب زحمتکشان خرده بورژوا و توده‌های عظیم دهقانی، که اغلب عقب نگه‌داشته شده‌اند،

باید چنان وسایل و روش‌هایی را به‌کار گیرند، که تجربه و سطح درک سیاسی آن‌ها را به‌حساب آورد و برای آنان آشکار و خالی از ابهام باشد. این "میلیون‌ها انسان هرگز به نظریات احزاب اعتنا نخواهند کرد، مگر این‌که این نظریات با تجربهٔ شخصی ایشان سازگار باشد"[1].

اگر مضمون اتحاد پرولتاریا با زحمتکشان خرده‌بورژوا، عینی است، مسئولیت پیشاهنگ پرولتاریا در قبال آن بیشتر است. حتی واکنش‌های نامطلوب این متحد عینی و طبیعی نباید ضرورت‌های اتحاد با او را، که تنها بر پایهٔ تفاهم میسر است، از نظر پرولتاریا بپوشاند. در جهانی که پرولتاریای جهانی در مرکز تحولات آن قد افراشته و مضمون اصلی آن گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است در جهان بن‌بست وسترون نظم سرمایه و بی اعتباری روزافزون آن، ایجاد این تفاهم به مراتب زمینه‌های مساعدتری دارد.

۴. مبارزه با سازشکاری و گرایش‌های ارتجاعی سازمان‌های سیاسی وابسته به خرده بورژوازی، به هیچ‌وجه مغایر اتحاد پی‌گیر پرولتاریا واقشار خرده بورژوازی متحد او نیست. برعکس این مبارزه ــ اگر وسایل و روش‌های

---

۱. لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۴، ص ۹۴۵.

نافذ و مناسب خود را بیابد و در هماهنگی با تجربهٔ سیاسی و درک‌اجتماعی آن‌ها به پیش رود – بهترین شیوهٔ جذب و جلب زحمتکشان خرده بورژوا است .

چریک‌های فدایی باید توجه داشته باشند که گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی وابسته به خرده‌بورژوازی می‌توانند این یا آن جانب ، این یا آن خصلت مثبت یا منفی خرده بورژوازی را منعکس کنند . در چنین مواردی ، موضع‌گیری در قبال گروه‌های سیاسی وابسته به خرده بورژوازی نمی‌تواند با موضع‌گیری نسبت به توده‌های خرده بورژوا عینا " یکی باشد . مشی سیاسی احزاب و گروه‌ها ممکن است در برهه‌ای از زمان بازتاب منافع عینی‌توده‌هایی که این احزاب و گروه‌ها متکی به آنند نباشد و رهبران سیاسی‌از توده‌ها فاصله بگیرند یا از درک تمایلات تاریخی‌آن‌ها بازمانند . رهبران وسازمان – های سیاسی برآمده از خرده‌بورژوازی و نمایندگان راستین دمکراسی انقلابی ، به‌همان نسبت که در راستای مقتضیات تاریخی و مصلحت توده‌های خودقرار می‌گیرند ، به همان نسبت به پرولتاریا نزدیک‌تر می‌شوند ، زیرا **طبقهٔ کارگر همچون مدافع و رهبر تمام استثمار شوندگان و محرومان پا به میدان می‌گذارد .**

بخشی از رهبری انقلاب کوبا ، و درمداری دیگر ، رهبری مصر زمان عبدالناصر از این جمله‌اند . سازمان سیاسی اس ارهای چپ ، که در نوامبر ۱۹۱۷ حاکمیت شوروی را پذیرفتند ، و وارد شورای کمیسرهای خلق شدند و احزاب و گروه‌های دمکراتیک مناطق ملی روسیه ، که با پشتیبانی ازحاکمیت شوروی ، با بلشویک‌ها در یک صف قرار گرفتند و به پیکار رهایی بخش‌آنان پیوستند ، نمونه‌های دیگری براین روال‌اند .

عکس این حرکت نیز مصداق دارد . فی‌المثل درآستانهٔ انقلاب‌اکتبر، احزاب خرده بورژوایی منشویک و اس‌ار دیگر منعکس کنندهٔ خواست‌ها و نیازهای‌اصلی توده‌های دهقانی و زحمتکشان شهری نبودند . **استالین** در " مسائل لنینیسم " سرانجام این ماجرا را چنین وصف می‌کند :

دهقانان روز به‌روز انقلابی‌تر شده از اس‌ارها ماءیوس و رویگردان می‌شوند و از نو به‌سوی تجمع

مستقیم در گرد پرولتاریا روی می‌آورند.[1]

مسائل لنینیسم فاصله هشت ماهه بین دو انقلاب فوریه و اکتبر را این طور بررسی می‌کند:

> تاریخ این دوره عبارت است از تاریخ مبارزهٔ اس.ارها (دموکراسی خرده بورژوازی) و بلشویک‌ها (دمکراسی پرولتایا) بر سر دهقانان و برای به‌دست آوردن اکثریت آنان.

و آنگاه توضیح می‌دهد که احزاب "اس.ار" و "منشویک" نتوانستندبه هیچ یک از خواست‌های مبرم و علائق دهقانان پاسخ دهند:

> دورهٔ کرنسکی برای توده‌های زحمتکش دهقانان، بزرگترین درس عبرت بود. این دوره صریحا "نشان داد که در حکومت اس‌ارها و منشویک‌ها، کشور از جنگ خلاص نخواهد شد و به دهقانان نه زمین‌داده می‌شود و نه آزادی. تفاوتی که اس‌ارها و منشویک‌ها با " کادت‌ها" داشتند، همانا گفتار شیرین و وعده‌های توخالی و قلابی بود، والا عملا" همان سیاست امپریالیستی کادتی را اجرا می‌کردند... انفراد اس‌ارها و منشویک‌ها امر مسلمی شد. بدون دروس روشن این دوران ائتلاف، دیکتاتوری پرولتاریا غیر ممکن می‌بود.[2]

سیر و تجربه ماه‌های غنی و توفانی بین فوریه و اکتبر نشان می‌دهدکه علی‌رغم حمایت لفظی و بی‌محتوی احزاب خرده بورژوازی از توده‌های زحمتکش خرده بورژوا، تنها پرولتاریا بود که به‌طور پی‌گیر (ونه‌موقت) و

---

۱. مسایل لنینیسم، جلد اول، ص ۷۷.
۲. همان منبع، ص ۷۹.

واقعی از منویات و منافع دهقانان و دیگر زحمتکشان حمایت می‌کرد، به آن‌ها یاری می‌داد تا با تجربهٔ شخصی خود، به‌طور ملموس دوستان و دشمنان خود را بشناسند و برای این منظور حتی یک دم خود را از آن‌ها و سرنوشتشان جدا نمی‌کرد. این مسئله‌ای است که چریک‌های فدایی باید در کنه آن دقیق شوند، تا بین یک امر عینی و یک امر ذهنی علامت تساوی نگذارند، تا اتحاد عینی پرولتاریا و دهقانان زحمتکش را با حمایت از یک سازمان و گروه خرده‌بورژوازی، که می‌تواند موقتی و مشروط باشد، یکسان نبینند، تا این دیدگاه اشتباه‌آمیز را که تمامی توده‌های خرده بورژوازی را فقط و فقط از زاویهٔ ناپایداری و تزلزل علاج‌ناپذیر و به‌صورت رقیب ودشمن آینده ارزیابی می‌کند، تداوم و تعمیم ندهند ودیگر منشویک‌وار تکرار نکنند که:

نا پی‌گیری خرده‌بورژوازی و تزلزل آن نسبت به پرولتاریا و موقتی بودن هر حمایتی از آن، در چارچوب مراحل استراتژیک انقلاب، قابل تأکید بوده و همواره باید ترویج شود.

راه کارگر، باقر مؤمنی و دیگران

چریک‌های فدایی، لااقل در ظاهر، خود را به مرزبندی بین‌بورژوازی و خرده‌بورژوازی مقید نشان می‌دهند. اما برخی، با داعیه تحلیل علمی و مارکسیستی از جامعه، این قید ظاهری و لفظی را هم به دور می‌اندازند. وقتی گفته می‌شود:

قشر بالای خرده بورژوازی همان بورژوازی‌متوسط است" و " سـرمـایه‌دار کوچک همان خرده‌بورژوا است.[1]

آیا نمونهٔ صریحی از این به‌هم‌ریختن مرزبندی طبقات اجتماعی در برابر ما قرار نمی‌گیرد؟

---

۱. باقر مؤمنی، مسائل جنبش و حزب توده، ص ۵۲ و ۵۶.

تحلیل جامعهٔ ما، که بر اساس چنین درکی شکل می‌گیرد، تا چه حد می‌تواند علمی باشد؟

یکی دانستن بورژوازی و خرده‌بورژوازی، به‌معنی نشناختن اختلاف "تولید کالایی ساده" با "تولید سرمایه‌داری" است. این‌که اقتصاد سرمایه‌داری بر پایهٔ تولید کالایی ساده و بر اثر تجزیهٔ آن پدید آمده، به‌هیچ‌وجه به‌منزلهٔ یکسان بودن ماهوی این دو شیوهٔ تولید نیست. اختلاف در شیوهٔ تولید به مفهوم آن است که خرده بورژوا، هم در نحوهٔ رابطه با وسایل تولید و هم از لحاظ جا و مقامی که در سیستم تولید اجتماعی احراز می‌کند، هویتی بغیر از بورژوازی کسب می‌کند. خرده بورژوازی، آمیزهٔ خاصی است از کارگر و بورژوا، اما نه این است و نه آن. او مالک وسایل تولید، زمین، ابزار و یا کارگاه است، و در عین حال انسان زحمتکشی است که از دسترنج خود زندگی می‌کند. خرده بورژوا از رشد سرمایه‌داری زیان می‌بیند و با تکامل آن ورشکست می‌شود و از میان می‌رود. اما سرمایه‌دار موقعیت دیگری دارد. او فقط صاحب وسایل تولید است، بی آن که در تولید نقشی داشته باشد. تنها نقش او سربار بودن است.

حتی اقشار پائینی بورژوازی، این تفاوت موقعیت طبقاتی ـ اجتماعی را با خرده بورژوازی دارند. این عامیانه است که خرده بورژوازی را به معنی لغوی آن معنی کنیم و با بورژوازی کوچک منطبق بدانیم. این عامیانه است که با یک‌سویه‌بینی بگوئیم:

> **"خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط یا قشربالائی خرده بورژوازی، هرچه اسمش را بگذارید، سرمایه‌داری است."[1]**

اما از این تعبیر که حتی قشربندی خود خرده‌بورژوازی را هم درهم می‌ریزد، عامیانه‌تر این است که چنین تعریف پریشانی از خرده بورژوازی به‌دست دهیم:

> **"... خرده بورژوازی انقلابی همین تهی‌دستان**

---

۱. مسائل جنبش...، ص ۵۶

شهری و همین خرده بورژوازی سطح پایین است و خرده بورژوازی دقیقا "همین‌است."[1]

یکبار دیگر این جمله‌را مرور کنید، یکبار دیگر روی این کلمات تامل کنید، تا عمق یک مغلطه‌را، که می‌خواهد خود را به‌جای تفسیر علمی جا بزند، دریابید:

"خرده بورژوازی انقلابی دقیقا" همین تهی‌دستان شهری‌است."

آیا لازم‌است توضیح داده شود که **اولا** تهی‌دستان شهری تنها محدود به خرده‌بورژوازی نیستند و اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگری را نیز در بر می‌گیرند، **ثانیا** خرده بورژوازی انقلابی فقط تهی‌دستان شهری و یا به‌قول باقرمومنی "دقیقا تهی‌دستان شهری" نیست. بلکه عمدتا" زحمتکشان روستا، یعنی دهقانان خرده پاست، همین آشفته فکری است که در جملاتی نظیر جملهٔ زیر، از چهرهٔ مبهوت خود نقاب بر می‌دارد:

"شما یک قشر بورژوازی متوسط می‌بینید که خرده بورژوازی نیست."[2]

شگفتا! گویی قرار بر این‌است که بورژوازی متوسط همان خرده‌بورژوازی باشد، اما یک قشر آن، این قرار و قانون‌را به‌هم زده و از حیطهٔ خرده ـ بورژوازی پا بیرون گذاشته است! اما اگر قرار است که بورژوازی متوسط، همین خرده بورژوازی هم باشد، در آن صورت تصریح این که: **سرمایه‌دار کوچک، یعنی خرده بورژوا**[3] دیگر چه صیغه‌ای‌است؟ چگونه است که خرده بورژوازی یکبار بورژوازی متوسط از آب در می‌آید و بار دیگر سرمایه ـ داری کوچک؟! آیا دلیل اصلی این تناقض‌گویی و سردرگمی، در عدم شناخت علمی، هم از بورژوازی و هم از خرده‌بورژوازی و لایه‌بندی آن‌ها نیست؟

---

۱. باقر مؤمنی، مسائل جنبش...، ص ۲۴.
۲. مسائل جنبش...، ص ۳۴.
۳. مسائل جنبش...، ۵۶.

جایی که مرزبندی طبقاتی به‌هم می‌ریزد، تئوری علمی به شبه‌تئوری بدل می‌شود و موضع‌گیری سیاسی، که بر نهاد این شبه تئوری تعیین می‌شود، پیش از آن که گشاینده راه باشد، حفر کننده چاه است. وقتی خط فاصل بین بورژوازی و خرده‌بورژوازی از میان برداشته می‌شود، پرولتاریا متحدین طبقاتی خود را گم می‌کند و به انزوای اجتماعی کشانده می‌شود. او ناچار است بین متحد طبیعی و استراتژیک خود، با متحد موقتی که در یک‌مرحلهٔ تاکتیکی با او همراه است، علامت‌تساوی بگذارد و یا احیانا دوست و دشمن را با یک چوب براند.

***

گمراهی در شناخت خرده‌بورژوازی، در ادامه و تکرار خود اشکال متنوعی می‌یابد. یک جلوه از این گمراهی نمونه‌وار در نشریات "راه‌کارگر" به‌چشم می‌خورد. مبلغان "راه کارگر" بیش از همه برای شناساندن خرده ــ بورژوازی در جامعهٔ ما سخن گفته و کاغذ سیاه کرده‌اند و باز بیشتر از همه نسبت به خرده‌بورژوازی دچار تخیل‌اند. آن‌ها می‌نویسند:

"حق این‌است که بگوئیم جنبش چپ هنوز دهقانان ایران را نمی‌شناسد."

این دعوی، که پیش از همه در مورد خود گروه "راه‌کارگر" مصداق دارد. در واقع نوعی قیاس به نفس است. آن‌ها می‌گویند:

" در یک جامعهٔ سرمایه‌داری، دهقانان رانمی‌توان طبقهٔ واحدی به‌حساب آورد."

و این سخنی است درست، زیرا زیر نام دهقان هم سرمایه‌دار ده می‌تواند جای‌گیرد، هم خرده‌بورژوازی روستا، یعنی دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین و دهقانان میانه‌حال، اما نویسندگان "راه‌کارگر" با این حرف درست و بسیار بدیهی، گریبان خود را از چنگ هر توضیح مشخص طبقاتی درباره اقشار دهقانی و نقش تاریخی آن‌ها خلاص می‌کنند آن‌ها روشن نمی‌کنند که در تقسیم‌بندی طبقاتی جامعه، جای دهقانان کجاست؟ آیاآنان

یک توده‌ٔ بی‌طبقه‌اند ، یا اقشار مشخص آن‌ها در مناسبات تولید اجتماعی ، مواضع مشخص طبقاتی دارند ؟

تعجب اینجاست که محفل "راه‌کارگر" ، با تخطئه مستقیم یا غیرمستقیم تمامی نیروهای سوسیالیستی و جریان‌های کارگری جهان معاصر و ایران ، هیچ جنبش مارکسیستی را بی‌عیب و لغزش باقی نمی‌گذارد و در نفی آن‌ها به اثبات خویش می‌کوشد ، و بی‌آن که صراحتا " ابراز کند ، تلویحا " خود و فقط خود را وارث حقه‌ٔ آموزش **مارکس** و لنین معرفی می‌کند و در همان حال ابتدایی‌ترین اصول مارکسیسم را زیر پا می‌گذارد ! اینان در فصل بزرگی که در کتاب خود به خرده بورژوازی اختصاص داده‌اند ، حتی نامی‌هم از دهقانان نمی‌برند و در فصل‌های دیگر هم که از دهقانان تهی‌دست و کم‌زمین بحث می‌شود ، متوجه نیستند که این قشر دهقانی با حجم بزرگ خود ، ستون فقرات خرده بورژوازی ایران است . "راه کارگر" می‌نویسد :

> **"اکثریت قابل توجهی از نیروهای دهقانی را باید تحت عنوان دهقانان تهی‌دست طبقه‌بندی کرد که تنها ازطریق مالکیت و کار در روی زمین خود نمی‌توانند زندگی کنند ."**

اما " راه کارگر" پی نمی‌برد دهقانی که "تنها از طریق مالکیت و کار روی زمین خود نمی‌تواند زندگی کند" ، همان خرده‌بورژوازی تهی‌دست روستا است .

"راه کارگر" در ورای دهقانان ، خرده‌بورژوازی ایران را به دو بخش تقسیم می‌کند :

۱ . خرده‌بورژوازی سنتی ـ که به‌نحوی از انحا به تولید ماقبل سرمایه‌داری وابسته است و تنها اقشاری از زحمتکشان شهری را در بر می‌گیرد .

۲ . خرده‌بورژوازی جدید ـ که به‌قول خودش مسامحا " بسیاری از کارمندان متوسط‌الحال را زیر لوای آن برده‌است .

در هیچ یک از این دو بخش کم‌ترین جایی به دهقانان داده نشده و بنابراین آن‌ها در زمره‌ٔ خرده‌بورژوازی به‌حساب نیامده‌اند .

تا اینجا ما با یک قصور تئوریک روبه‌رو هستیم ، که به‌نوبه‌ٔ خود می‌تواند در صحنهٔ سیاسی به نتایج اسف‌انگیزی بیانجامد . اما اشکال کار فقط در اینجا نیست ، در نحوهٔ تقسیم‌بندی کارمندان و متخصصین به اقشار سرمایه‌داری یا اقشار خرده‌بورژوازی نیز هست . توجه بفرمائید :

" پزشکان جوان و تخصص ندیده ، تکنیسین‌ها و متخصصان بهداشتی و پزشکی ، دندانپزشکان ردهٔ پایین که مشتریان قابل توجهی ندارند ، بسیاری از مهندسان که تخصصشان آن‌ها را تبدیل به سرمایه‌دار نکرده‌است ، بسیاری از فرهنگیان بالا و متوسط ، کارمندان متوسط و حتی در پاره‌ای موارد بالای ادارات و شرکت‌های مختلف را می‌توان تحت این عنوان (خرده بورژوازی جدید) طبقه‌بندی کرد . "[1]

پوزخند میزنید؟ حق با شماست . این مارکسیسم نیست ، ریشخند مارکسیسم است . این بهتانی است به علم ، وگرنه چگونه می‌توان داشتن تخصص را ملاک قرار گرفتن در یک طبقهٔ اجتماعی و نداشتن آن را دلیل واقع شدن در طبقه‌ای دیگر دانست؟ چگونه می‌توان مدعی شد که مهندس عادی خرده‌بورژواست ، اما تخصصش او را تبدیل به سرمایه‌دار می‌کند؟ چگونه می‌توان کم یا زیاد داشتن مشتری را مبنای اصلی تعیین طبقهٔ اجتماعی دانست و این ابتذال را به حساب مارکسیسم گذاشت؟

وقتی پایهٔ تمایز طبقاتی ، داشتن یا نداشتن "تخصص" و کمی و زیادی مشتری می‌شود صد البته کشف کاملا" نوظهوری در تاریخ علم جامعه شناسی به‌وقوع پیوسته است که در پرتو آن مارکسیسم دیگر منسوخ می‌شود ، زیرا مارکسیسم در درجهٔ اول براساس چگونگی رابطهٔ افراد با وسایل تولید و جایگاه آن‌ها در سیستم تولیداجتماعی و آنگاه طرق دریافت و میزان‌سهم آن‌ها از ثروت اجتماعی ، مرزبندی طبقاتی را تعیین می‌کند . این‌مارکسیسم

---

۱ . *فاشیسم ، کابوس یا واقعیت* ، جزوه ۱ ، ص ۲۰ .

که بر قلهٔ دانش زمانه ایستاده، آن‌سوسیالیست‌های خرده بورژوا را، که با اسلوب متافیزیکی، میزان دارایی را ملاک مرزبندی طبقاتی می‌شمارند، تحقیر می‌کند. مگر تاٴکید بر داشتن و نداشتن تخصص و کمی و زیادی‌مشتری به‌مثابهٔ عامل تمایز طبقاتی، تکرار همان اسلوبی نیست که هویت طبقاتی را در خالی بودن یا پر بودن جیب می‌دانست و مگر درست در پاسخ همهٔ آن‌هایی که بر این سیاق می‌اندیشند نبود که مارکس گفت:

"فهم ناپختهٔ عام، تمایز طبقاتی را با کوچکی و بزرگی کیف پول می‌سنجد"!

ژرژگورویچ، درتفسیرانتقاد مارکسیسم از این طرز تفکر ساده‌لوحانه است که می‌نویسد:

"تقسیم جامعه به طبقات، نه بر بنیاد کمیت ثروت است و نه بر مقدار درآمد... اندازهٔ کیف پول، تفاوتی خالصا "کمی است، که به‌وسیلهٔ آن می‌توان همواره دو فرد از یک طبقه را در برابر هم قرار داد."

و در جای دیگر، برداشت مارکس را از این مساٴله، چنین بیـــان می‌کند:

"تمیز طبقات نه مبتنی بر ملاک ثروت است و نه مبتنی بر ملاک شغل، زیرا این هر دو نمود از نتایج وضع کلی یک طبقه نسبت به تولید و نسبت‌به طبقات دیگر، در داخل جامعه‌اند."[1]

می‌بینید که ابداعات آقایان "راه‌کارگر"، پیش از آن‌که توسط آن‌ها بسته‌بندی‌و به‌بازار آشفته انواع کالاهای بدلی مارکسیستی عرضه شود، تازیانه علمی مارکسیسم را بر گردهٔ خود احساس کرده‌است. می‌بینید که آنچه سعی شده "نو" و در عین‌حال "اصیل" جلوه داده شود، حتی در

---

۱. *مطالعاتی دربارهٔ طبقات اجتماعی*، ص ۴۰.

زمان مارکس، به‌سوی کپک‌زدگی‌اش، مشام او را می‌آزرد.

اما این چه رمزی است که یک نظریه مطرود بارها داغ باطل می‌خورد و باز بارها، به اشکال تازه، از روزنه‌های بیشمار سربرون می‌آورد؟

علاوه بر سوسیالیست‌های خرده‌بورژوازی اولیه، مائو هم در کتاب **تحلیل طبقات چین**، میزان ثروتی را که هر گروه اجتماعی در اختیاردارد، مبنای تمیز طبقاتی می‌پندارد! و بر همین شالوده است که دشمنان قسم خورده‌ٔ مارکسیسم، محمل‌های کشف "طبقهٔ جدید" سرمایه‌دار را در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، برپا می‌دارند. وقتی قرار باشداعتبار تعیین طبقات، درآمد افراد و گروه‌های اجتماعی باشد، مرتدانی نظیر "میلوان جیلاس" و دیگر ایدئولوگ‌های بورژوازی امپریالیستی فرصت می‌یابند تابا قیافه‌های حق به‌جانب ولبخند شرارت بر لب ادعاکنند: **طبقهٔ ممتاز جدیدی در جوامع سوسیالیستی پدید آمده‌است**. این طبقهٔ ممتاز، نوعی **بورژوازی جدید** است که صفت مشخصه‌اش داشتن حقوق و مزایا و درآمد بیشتر است! و ناگفته پیداست که این بورژوازی اختراعی نوع جدید، با آن بورژوازی که مارکسیسم می‌شناسد، از بیخ و بن فرق دارد.

در مارکسیسم، بورژوازی طبقهٔ اجتماعی مالک وسایل تولید است،که به یمن این موقعیت، حاکمیت سیاسی جامعه سرمایه‌داری را نیز قبضه می‌کند. او نیروی کار پرولتاریا را می‌خرد تا اضافه ارزش حاصل از کار اورا برباید. اما بورژوازی نوع جدید، مخلوق دیگری است. صاحب وسایل تولید نیست، تنها درآمدش بیشتراست! " و از آنجا که هرچه جامعهٔ سوسیالیستی جلوتر می‌رود، زندگی مردم بهتر می‌شود، تعداد این‌گونه بورژواها نیز درحال افزایش است!"

مائوئیست‌ها، با خمیری که "جیلاس"ها و اسلاف او ساخته‌اند، برای سفرهٔ آنتی‌کمونیست‌ها نان می‌پزند:

> **" در اتحاد شوروی تا زمان درگذشت استالین دیگر سیستم حقوق‌های عالی برای پاره‌ای ازافراد معمول شده بود و برخی از کادرها به عناصر بورژوازی‌تبدیل یافته بودند."[1]**

---

۱. ژین مین ژیبائو، نهمین تفسیر، چاپ فارسی، ص۳۳.

همین‌که معیار تعیین طبقات‌اجتماعی، از موازین مارکسیستی فاصله می‌گیرد، جا برای سوءاستفاده‌ها و تبلیغاتی مانند نمونه‌های فوق‌بازمی‌شود. شبه‌تئوری‌هایی که بدین‌سان قوام می‌یابند، از رخنه‌ای که در مرزبندی‌علمی بین طبقات پدید می‌آورند، مجموعهٔ مارکسیسم را به زیر آتش می‌گیرند.

وقتی روشنفکران "راه کارگر" ـ حتی در صورت حسن‌نیت کامل ـ درآمد و تخصص و قلت و کثرت مشتری را اساس جدا کردن طبقه‌ای ازطبقهٔ دیگر قرار می‌دهند، آب به‌آسیاب مائوئیست‌ها و "جیلاس"ها می‌ریزند، گیریم که در لفظ مائوئیسم و زائده‌هایی از قماش "جیلاس" را با خشم و انزجار طرد کنند. و به‌همین دلیل است که بر پایهٔ نظرات آنها، ماریشه ـ های قوی مائوئیستی را، که از خودغافل است، در کنه وجود آن‌ها می‌یابیم.

چندان دشوار نیست که انتهای راهی را که مدعیان راه‌کارگر در پرتو تئوری‌بافی‌های عاریتی خود در پیش گرفته‌اند و صد البته به هیچ‌وجه "راه کارگر" نیست، ازهم‌اکنون پیش‌بینی‌کرد. حتی در نهایت شور و ایمان به مارکسیسم و امر طبقهٔ کارگر، می‌توان در عمل مانع مارکسیسم و طبقهٔ‌کارگر بود.

انتشارات یاران مبارز
چاپ اول نامهٔ مردم

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان